فهرست

[اصول/ سیره عقلائیه 2](#_Toc103605594)

[ادله حجیت سیره عقلا 2](#_Toc103605595)

[پیشگفتار 2](#_Toc103605596)

[اشاره به ادله 2](#_Toc103605597)

[سؤالاتی پیرامون حفظ دین از اندراس 3](#_Toc103605598)

[تبلیغ مکلفین در طول تبلیغ امام معصوم 4](#_Toc103605599)

[نکته اول 4](#_Toc103605600)

[نکته دوم 5](#_Toc103605601)

[نکته سوم 5](#_Toc103605602)

[نکته چهارم 5](#_Toc103605603)

[نسبت آیات کتمان با تبلیغ 6](#_Toc103605604)

[بیان محدودیت‌ها 7](#_Toc103605605)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول/ سیره عقلائیه

# ادله حجیت سیره عقلا

# پیشگفتار

بحث در حجیت سیره عقلایی یا سیره ناس در همان دایره وسیعی بود که برای آن حدود پانزده تقسیم ذکر کردیم در مقدمات بحث سیره پانزده تقسیم برای سیره ذکر شد و آنچه که ما بعد از بیان آن پانزده تقسیم تأکید کردیم این بود که مقسم این بحث سیره‌ای است که همه این تقسیمات را در بر می‌گیرد و همین مقسم عام عام عام موضوع بحث در حجیت سیره است و پس از آن وارد ادله شدیم برای اینکه چگونه می‌شود رفتار یا ارتکاز ساری و جاری در میان مردم یا جمعی یا حتی یک فردی توسط شارع امضا شود بدون امضا شارع و تایید شارع نمی‌شود آن را به شارع نسبت داد باید به گونه‌ای انتماع به شارع پیدا بکند ولو از باب‌عدم ردع که شارع دید و چیزی نگفت.

این مهم‌ترین راه برای اثبات حجیت سیره امضا است و و احراز امضا از طریقی ولو از طریق‌عدم ردع در جایی که آن قرائن و ضمائم در آن جمع است

# اشاره به ادله

مقدمات و ادله‌ای که می‌شد در این جا برای احرازعدم ردع و احراز امضای شارع اقامه کرد وارد شد یم که یکی از حد وسط‌های و استدلال‌ها و امر به معروف و نهی از منکر بود و گفته می‌شد چون امر به معروف و نهی از منکر بر همگان واجب است و امام هم مشمول این حکم است وقتی که رفتاری در محضر امام از ناحیه شخص یا جمعی از عقلا یا متشرعه صادر شود و آن رفتار امر خلاف شرع باشد به طور مستقیم یا غیر مستقیم شارع جلوی آن را نگیرد و اظهار موضعی نکند و نهی نکند معلوم می‌شود آن رفتار مشکل ندارد و به این ترتیب به شارع می‌شود امضا را نسبت داد اینجا حد وسط وجوب امر به معروف و نهی از منکر بود

این دلیل دوم بود گفتیم این دلیل فی الجمله درست است ولی پنج شش محدودیت دارد لذا همه جا به سادگی نمی‌شود گفت امر به معروف و نهی از منکر نکرد پس قبول دارد اینکه اعتماد به قول ذوالید می‌کنند عقلا، یا اینکه اعتماد بر خبر واحد می‌کند و از این قبیل سیر مردمی و عقلایی در جایی که به خلاف شرعی منجر بشود باید شارع از باب امر به معروف و نهی از منکر بگوید این قیودی دارد اگر آن قیود تمام شد اهلا و سهلا، و الا گفتیم این اخص از مدعاست ولی در جای خود ارزش دارد

دلیل سوم وجوب ارشاد جاهل بود که هم به کبرای آن اشاراتی داشتیم و استدلال به آن را توضیح دادیم به این بیان که ارشاد جاهل و تعلیم احکام به کسانی که اگاهی ندارند بر همگان واجب است از جمله امام، و اگر اتفاقی در محضر امام رخ می‌دهد که نشان دهنده جهل به حکم است و امام بیان نمی‌کند معلوم می‌شود آنجا حکمی در کار نیست یا حکم آن طور است که طبق آن عمل شده است.

این دلیل سوم را هم گفتیم هفت هشت محدودیت دارد ولی فی الجمله با رعایت آن هفت قید می‌شود به این قاعده توجه کرد و قیاس استثنایی چید که اینجور رفتار کردند اگر این خلاف شرع بود بر امام مثل هر مکلف دیگر بیان حکم واجب بود و چون نفرمود پس حکمی واجب نیست

دلیل چهارم قاعده وجوب مقابله در برابر اندراس دین و محو احکام از فرهنگ اجتماعی بود که این قاعده را گفتیم چندان بسط و شرحی در کلمات پیدا نکرده است و جای بررسی بیشتر دارد، -خود این قاعده هم در حال اندراس است – این قاعده می‌تواند مورد تمسک و استدلال قرار بگیرد و از ادله شمرده شود

گفتیم این قاعده استدلال به آن فی الجمله درست است نه بالجمله حدود آن را گفتیم از یک جهاتی استدلال به این قاعده محدودتر و مضیق‌تر از قواعد ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر و از جهاتی هم ممکن است توسعه‌ای در آن باشد

مثلاً در خود ظهورات اینکه عقلا به ظهورات عمل می‌کنند اینکه ظهورات اگر اعتبار نداشته باشد و شارع هم چیزی نگوید یعنی دین هیچی، این ظهوراتی که عقلا به آن اعتماد می‌کنند و اگر واقعا حجت نباشد و امام هم چیزی نگوید هشتاد نود درصد دین روی هواست چون اینها به ظهورات است و مردم به این ظهورات اعتماد می‌کنند اگر واقعا حجت نبود امام از باب ممانعت اندارس دین و محو دین در فرهنگ و اذهان و شناخت در جامعه باید موضع بگیرد

این ظهورات از موارد قدر متیقن در همه ادله است چون ظهورات اگر حجت نباشد آنقدر احکام زیر و رو می‌شود که امام هم از باب امر به معروف و نهی از منکر و هم از باب ارشاد و هم از باب حفظ دین از اندراس باید بیان بکند ولی همه سیره‌ها اینطور نیست لذا بعضی از سیره‌ها قدر متیقن همه ادله است و خیلی سیره‌ها در این قرار نمی‌گیرد

کلیت دین چه اعتقادات، چه اخلاق، چه الزامیات، چه غیر الزامیات، این کلیت از کلیت فرهنگ و ذهن و نسل جامعه نباید محو بشود، ریزترین احکام فرعی و قواعد اعتقادی جزئی که الزامی هم در آن نیست به شکل فردی به آن نگاه کنید الآن لازم نیست به او بگویی ولی اگر یک نگاه جمعی معرفتی بکنید ببینید در آن نگاه جمعی معرفتی دیگر محو می‌شود باید اقدام کرد تا محو نشود.

# سؤالاتی پیرامون حفظ دین از اندراس

اینجا سؤالات جدی وجود دارد که بحث نشده است و باید بحث کرد که این حفظ این در کتابها کافی نیست؟ نسل الآن چیزی نمی‌داند ولی در منابع کتابخانه‌ای وجود دارد که در کتابخانه ملی یا کتابخانه ایت الله نجفی مرعشی ببیند همه اینها در آن محفوظ است.

آیا این کافی است برای حفظ دین از اندراس یا اینکه حفظ دین از اندراس می‌گوید یک جمعی بالفعل این را بدانند و اگر از حافظه نسل پاک می‌شود باید اقدام کرد و آموزش داد اینها مراتب و درجات است که باید بحث کرد.

این پرونده را باز کنیم و اینها در آنجا ثبت و ضبط بشود اگر در مباحث به آن نپرداختیم در کارهایی که دوستان تحقیق می‌کنند خواهیم پرداخت.

اندراس دین امر مذمومی است و حفظ دین از اندراس یک تکلیف است این اخص از احیا است و احیا بار ایجابی مضاعفی دارد.

طوائفی از ادله برای حفظ دین از اندراس هست که در جای خود می‌شود مبسوط‌تر بحث کرد

دلیل پنجم: این است که ما از این سطح امر به معروف و ارشاد و حفظ دین از اندراس به عنوان سه قاعده‌ای که تا حالا تمسک شد و قواعدی بود که قواعد عامه‌ای را برای مکلفین ذکر می‌کرد عبور کنیم و بگوییم تکلیف‌های خاصی بر پیامبر و امام وجود دارد و احیانا محدود برای علما وجود دارد.

اینجا حد وسط را قاعده وجوب ابلاغ و تبیین و بیان احکام بر معصوم قرار بدهیم و به این قاعده تمسک کنیم و بگوییم چون امام یک تکلیف خاصی در تبلیغ احکام و معارف دارد و الآن سیره‌ای منعقد شده است اگر بر خلاف شرع باشد و موازین و دین باشد امام نه از باب امر به معروف و نهی از منکر و نه از باب ارشاد جاهل که برای همه است بلکه از باب یک تکلیف خاصی که برای امام است باید اقدام بکند و چون اقدام نکرده و چیزی نفرموده است کشف می‌کنیم سیره‌ای که انجام می‌شود مورد قبول است و چیز خلاف شرعی در آن نیست مورد قبول است

این یک استدلال دیگر است که البته راجع این قبول است و خلاف نیست یک نکات دقیقی وجود دارد که مشترک بین چند دلیل است بعدها اشاره خواهیم کرد.

در همین حجیت ظهورات این طور است اگر این روش عقلایی جا افتاده در اعتماد به ظهورات مورد قبول نباشد یعنی خیلی از چیزهایی که اینها حکم تلقی می‌کنند حکم نیست و امام باید حکم را بگوید و لذا این سیره را باید اصلاح بکند و اگر خبر واحد مورد اعتماد است آن‌ها را به چیزهایی می‌رساند اگر حجت نباشد بیخود حکم تلقی می‌شود و امام باید آن‌ها را بیان کند

این هم استدلالی است که به عنوان دلیل پنجم می‌توان ذکر کرد که باید مورد توجه قرار بگیرد

ابتدا و در مرحله اول و مقام اول یک اشارات کلی به این قاعده داشته باشیم و در مقام دوم تطبیق آن بر ما نحن فیه و دایره دلالت آن تعیین کنیم.

# تبلیغ مکلفین در طول تبلیغ امام معصوم

## نکته اول

در مقام اول که تبیین مختصری از قاعده وجوب تبلیغ احکام برای امام باشد باید به این نکته عطف توجهی بکنیم که این تبلیغ احکام یا تبیین احکام که برای معصوم که پیامبر و امام است با آن تبلیغی که برای مکلفین است فرق دارد آن تبلیغ در طول این تبلیغ امام و معصوم است

تبلیغی که بر امام و معصوم است یعنی بیان حکمی است که خدا به او آموزش داده است و آن حکم الهی را باید برای جامعه و مکلفین تبیین بکند او در واقع ابلاغ و انباء می‌کند از آنچه که خدا فرموده است بر خلاف آن ارشاد و تبلیغی که علما یا مکلفین انجام می‌دهند آن ابلاغ و تبلیغ دیگران و افراد متعارف، ابلاغ و تبلیغ آن است که امام فرموده است و اما تبلیغ و ابلاغ امام و معصوم و پیامبر یعنی ابلاغ آن است که در عالم غیب وجود دارد و او واسطه ایصال آن هست

این واضح است که این تبلیغ و تبیینی که در امام و پیامبر و معصوم می‌گوییم یعنی تبلیغ ما انزل الله است

## نکته دوم

این است که تبلیغ و تبیینی که بر پیامبر و امام لازم است قدر متیقن بیان آن معارف و احکامی است که به مرتبه فعلیت رسیده است و الا آن‌ها که به مرتبه فعلیت نرسیده است و موعد آن نشده است و مشمول آن بیان تدریجی است آن‌ها هم موظف نیستند ممکن است کسی بگوید بعضی از احکام را امام حسن عسکری علیه السلام فرموده است پس چطور اگر این حکم بوده است پیغمبر نفرموده است، امیرالمؤمنین و امام صادق و امام باقر علیهم السلام نفرموده اند؟ جواب این نکته دومی است که تبلیغی که بر آن‌ها واجب است تبلیغ آن است که فعلی است و اراده به اگاهی و عمل نسبت به آن تعلق گرفته است و اراده فعلی تعلق گرفته است مثل اینکه بسیاری از احکام اسلام بوده است که انبیاء سلف موظف به بیان آن نبوده‌اند یا در دوره‌ای خود معصومین احکام تدریجی آمده است به دلایل مختلف موعد فعلیت آن نرسیده است اینها هم از این دایره بیرون هستند و معلوم نیست ادله اینها را بگیرد.

## نکته سوم

این است که روشن است که این محدوده‌ای که پیامبر و امام به آن موظفند و تبیین و تبلیغ آن را وظیفه دارند اعم از معارف و مسائل اعتقادی یا مسائل عملی است همه در دایره تبلیغ قرار می‌گیرد

## نکته چهارم

این که این تبلیغ و تبیینی که اینجا گفته شده است قدر متیقن همان تبلیغ و تبیین به روش‌های متعارف و عادی است و بیش از این معلوم نیست از ادله استفاده بشود

ادله این بحث فراوان است نمی‌خواهیم به آن‌ها ورود کنیم ولی از قبیل ایاتی که می‌فرماید ﴿**بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ**[[1]](#footnote-1)﴾ که خطاب به پیامبر است یا آیات دیگری که می‌فرماید ﴿**لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ**[[2]](#footnote-2)﴾ بین للناس یا ﴿ذکر﴾ انواع آیات در قرآن کریم داریم که بلاغ و ابلاغ را بر عهده پیامبر گذاشته و البته خطاباتی به پیامبر داریم که آن‌ها جنبه تربیتی دارد که می‌گوید موعظه کن، یاداوری بکن تربیت بکن، تذکیه بکن، آن‌ها خطابات ثانوی است یعنی بعد از اینکه مفروض گرفتیم این معارف و این احکام را داریم می‌گوید حالا کار تربیتی بکن برای اینکه اینها را تثبیت بکنی کاری به آن‌ها نداریم.

مجموعه خطاباتی که مرحله تعلیم و بیان را می‌گوید که این که بگویید این حکم خداست این معرفت الهی است و این اعتقادی است که باید توجه کرد. آیات فراوانی در قرآن هست که می‌گوید تبیین بکن و تبلیغ کن و حتی ایاتی که ظاهر آن ذکر و امثال اینهاست آن هم قرائنی در روایات داریم که فقط بعد تربیتی ثانوی را نمی‌گوید حتی بیان اولیه را هم می‌گیرد

لذا مجموعه‌ای از آیات داریم که تکلیف منجزی را بر پیامبر تعیین می‌کند این از یک جهت

آن‌ها شامل ائمه می‌شوند به دلیل آن قواعد و آیات و ادله‌ای که می‌گویند امام جای پیامبر است همان وظیفه را امام هم دارد این در آیات است و شمول آیات نسبت به ائمه هم هست با آن ادله‌ای که حاکم بر اینهاست و می‌گوید امام جای پیامبر است.

این در آیات است که کم نیست و مفاد آن در تعلیم و تبلیغ و بیان و واژگانی از این قبیل به کار رفته است و مفاد آن تعلیم به مفهوم خاصی است که برای پیغمبر و معصوم است نه به آن معنایی که برای دیگران است

یک طائفه هم ایاتی است که کتمان را منع کرده است آن هم یک طائفه دیگری است که کتمان را منع کرده است و این کتمان بعضی از آیات مطلق است که شامل پیامبر و ائمه و دیگران می‌شود و بعضی شامل خود معصوم می‌شود که نباید آن‌ها کتمان کنند و آنچه را که از آن آگاه هستند باید به دیگران منعکس کنند.

این هم یک گروهی است که بعضی مطلق است مثلاً آیه‌ای که می‌گوید ﴿**يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ**[[3]](#footnote-3)﴾ کسانی که کتمان کنند خدا آن‌ها را لعنت می‌کند آیه‌ای که یکتمون چند آیه در باب کتمان است که بعضی خاص پیامبر و… است و بعضی مطلق است

در هر صورت یک طائفه می‌گوید آموزش بدهید بیان کنید و تبلیغ بکنید و یک طائفه هم می‌گوید کتمان نکنید

# نسبت آیات کتمان با تبلیغ

البته در این طایفه دوم بحث است که کتمان نسبتش با آن‌ها که می‌گوید تبلیغ بکنید انطباق است یا تفاوت دارد

این هم احتمالاتی دارد سابق بحث کردیم ولی اجمال قصه این است که کتمان از نظر مفهومی اخص از تعلیم است یک جاهایی بیان نمی‌کند ولی‌عدم بیان کتمان نیست کتمان اخص ازعدم بیان است.

ممکن است کسی بگوید قرائنی داریم که کتمان مطلق‌عدم بیان است از لحاظ مفهومی

ممکن است که کسی احتمال دیگر بگوید کتمان‌عدم بیان از نظر مفهومی نیست ولی در مقام صدق قرائنی وجود دارد که‌عدم بیان آن‌ها صدق کتمان می‌کند این احتمال سوم هم بعید نیست

در هر صورت هم می‌شود گفت وجوب تبلیغ هم میشود حرمت کتمان و نسبت اینها را ممکن است مساوی بدانیم و ممکن است بگوییم کتمان اخص ازعدم بیان است

فی الجمله این که بیان نه فقط کتمان که حرام باشد کتمان بر امام واجب است در محدوده‌ای که حکم یا آن اعتقاد به فعلیت رسیده باشد و الا واجب نیست

و لذا این ﴿**بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ**﴾ که الزام در آن می‌آید قرینه لبیه داریم آن که می‌گوید باید ابلاغ بکنی به فعلیت رسیده است و لذا در قصه ولایت می‌گوید بلغ قرینه لبیه می‌گوید این چیزی است که به فعلیت رسیده است برای آینده نیست

آن روایتی هم داریم که حضرت می‌فرماید من اگر چند نفر می‌دیدم چیزهایی را می‌گفتم که فراتر از این بود که الآن می‌گویم در بحار در ابواب عقل و جهل و کتاب امامت و اینها آمده است که می‌گوید ما خیلی چیزها داریم که نمی‌گویم در همانجا می‌گوید اگر مقداد یا ابوذر می‌دانست در قلب سلمان چیست لکفر و ما علم صعب مستصعب است خیلی چیزها را نگته‌ایم و نمی‌گوییم یا در روایاتی دارد که اگر می‌دانستیم شما این اسرار را حفظ می‌کنید چیزهایی را می‌گفتیم ولی می‌دانیم نمی‌شود حفظ کرد نمی‌گوییم

اینها معارض این قاعده نیست سؤال بشود که آن روایات که می‌گوید خیلی چیزها را نگفتیم و اسرار است چه نسبتی با این قاعده دارد ممکن است بگوییم نقض این وجوب تعلیم و تبلیغ بر پیامبر است جواب این است که آن‌ها ناظر به چیزهای تکوینی یا تشریعی است که حکم در آنجا و شریعت در آنجا به فعلیت نرسیده است حالا به فعلیت نرسیده است به خاطر مزاحمت‌هایی است که دارد آن مربوط به آن است و الا این مجموعه آیات و روایات زیادی که در شأن امام داریم می‌گوید آن‌ها که به فعلیت رسیده است باید امام بگوید و نمی‌تواند نفرماید

البته این کلیت بحث است که آیات و روایات زیادی داریم که این وظیفه ما انزل الله را الزام می‌کند بر امام و معصوم و پیامبر و کتمان را بر آن‌ها حرام می‌کند گرچه خیلی چیزها کتمان شده است ولی آن‌ها فعلیت ندارد

# بیان محدودیت‌ها

مقام دوم این است که به این قاعده مثل قواعد قبلی می‌شود می‌شود استشهاد کرد برای امضای سیر مردمی و عقلایی و رفتارهایی که صادر می‌شود ولی با همان محدودیت‌هایی که گفتیم

۱- این است که این حکم در جایی است که محتوا به فعلیت رسیده باشد و الا لازم نیست

۲- این است که ممکن است گفته شود آیا این وجوب و ابلاغ در چیزهای الزامی است یا مطلق است یعنی اگر امام در مستحبات و مکروهات امساک کند این حق را دارد یا ندارد این جای سؤال است ممکن است کسی بگوید این برای الزامات است و ممکن است بگوییم حکم و معرفتی که به فعلیت رسیده است ولو غیر الزامی باید آن را بگوید که بعید نیست این احتمال دوم اظهر و اقوی باشد

این محدودیتی است که شاید بگوییم این محدودیت نیست و امام باید همه آن‌ها را بگوید

۳- این است که الزام امام به تبلیغ فعلی در چهارچوب روش‌های عادی و متعارف است لذا در مورد امام عصر و سیره‌های بعدی منعقد نمی‌شود و یا سیره‌هایی که دور از نظر و مرئا و مسمع امام بوده است و به روش عادی نمی‌شده است آن را نفی کرده است شامل نمی‌شود

1. - سوره مائده، آیه 67 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره نحل، آیه 44 [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره بقره ، آیه 174 [↑](#footnote-ref-3)